### جلسه 29

**چهار‌‌شنبه – 20/02/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به تعریف غیبت هست.

ما در رابطه با تعریف غیبت در کلمات لغویین آنچه که داریم این است که:

مصباح المنیر می‌‌گوید اغتابه اذا ذکره بما یکرهه من العیوب و هو حق و الاثم الغیبة.

در قاموس می‌‌گوید غابه‌ای عابه و ذکره بما فیه من السوء.

در نهایه ابن اثیر می‌‌گوید ان یذکر الانسان فی غیبته بسوء مما یکون فیه.

در روایات هم چند روایت داریم در تفسیر غیبت:

یکی روایت نبی اکرم است در وصیت به ابی‌ذر: ذکرک اخاک بما یکرهه.

و یکی هم عبدالرحمن بن سیابه است: الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه و اما الامر الظاهر مثل الحدة‌ و العجلة فلا.

یکی هم روایت داوود بن سرحان است: الغیبة‌ ان تقول لاخیک فی دینه ما لم یفعل و تبثّ علیه امرا قد ستره الله علیه لم یقم فیه حد.

برای تحقیق در رابطه با مفهوم غیبت برخی از امور را باید بررسی کنیم:

امر اول این است که روایت داوود بن سرحان تقیید زد غیبت را به این‌که ان تقول فی اخیک فی دینه ما لم یفعل. غیبت منحصر شد به ذکر عیوب دینیه. در مقابل این روایت، ما روایت عبدالرحمن بن سیابه داریم که ظاهر در این است که ذکر عیوب عرفیه هم غیبت است. چون دارد که: و الامر الظاهر کالحدة و العجلة فلا، این‌که سریع راه می‌‌رود یا تندخو هست، این امر ظاهر است، چون امر ظاهر هست، غیبت نیست. خب حدت و عجله عیب عرفی است، ‌حرام شرعی که نیست، ‌ولی روایت دارد چون امر ظاهر هست غیبت نیست، ‌یعنی اگر امر غیر ظاهر بود غیبت است. حالا اگر سند این روایت ابن سیابه درست بود ما جمع عرفی می‌‌کردیم؛‌ می‌‌گفتیم روایت داوود بن سرحان امر اهم از غیبت را مطرح کرده؛ غیبت در امور دینیه و او اشد حرمتا است. اگر هم فوقش می‌‌گفتید این جمع عرفی درست نیست، ‌هر دو دارند تعریف غیبت می‌‌کنند، ‌با هم اختلاف دارند، ‌تساقط هم می‌‌کردند رجوع می‌‌کردیم به مفهوم عرفی غیبت که یقینا منحصر به ذکر عیوب دینیه نیست. بیایند بگویند این دختر خانم نعوذ بالله به او تجاوز جنسی شده، ‌خب این غیبت است دیگه؛ در حالی که بالاخره تجاوز به او شده، بی اختیار به او تجاوز کردند، ‌مخصوصا اگر در مقام تنقیص باشد، او بحث دیگری است، ‌در مقام تنقیص باشد که این دختر خانم خلاصه این‌جوری است، ‌مشکل دارد، ‌مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است یا پدرش کذا است، باز فرض کنید او هم عیب دینی نباشد بلااشکال غیبت است.

مشکل ما این است که روایت عبدالرحمن بن سیابه سندا ضعیف است. ولی روایت داوود بن سرحان سندا تمام شد. عبدالرحمن بن سیابه توثیق ندارد. ولی داوود بن سرحان مشکل روایتش معلی بن محمد بود که توثیق شد. بخاطر ورود در تفسیر قمی آقای خوئی توثیق کرد. مرحوم استاد از معاریف می‌‌دانند، ‌معاریفی که قدحی درباره آنها وارد نشده است کشف می‌‌کنیم که ثقه هستند. ‌ما هم از تعبیر نجاشی که تعبیر می‌‌کرد که:‌ و کتبه قریبة، حالا این کتبه قریبة را به عنوان مؤید هم قبول کنید ما حرفی نداریم. مهم برای ما این است که کلینی در کافی بیش از پانصد روایت نقل کرده از معلی بن محمد، این اکثار روایت کرده از معلی بن محمد. کلینی که اول کتاب کافی می‌‌گوید که امیدوارم این کتابم مشتمل باشد بر آثار صحیحه از صادقین علهیما السلام و به این کتاب عمل بشود، آن وقت پانصد حدیث نقل کند از معلی بن محمد در حالی که معلی بن محمد را قبول ندارد، این عرفی است؟

[سؤال: ... جواب:] ابن سیابه زیاد روایت ندارد، حدودا سی روایت دارد. از معاریف نیست. عبدالرحمن بن سیابه از معاریف نیست؛ زیاد روایت ندارد.

روایت داوود بن سرحان شد معتبره. گفته: ان تقول لاخیک فی دینه ما ستره الله علیه.

مقتضای صناعت همین است: کسی بگوید شارع غیبت را منحصر کرده به ذکر عیوب دینیه. ولی مرتکز متشرعه اباء دارد از پذیرش این حکومت و تقیید حرمت غیبت به ان تقول فی اخیک لدینه ما ستره الله علیه.

[سؤال: ... جواب:] طرف عصبانی‌‌مزاج است چه ربطی به دینش دارد. ... مگر بی دین است کسی که عصبانی‌مزاج باشد؟ ... کسی مثلا بگویید فلانی جنون ادواری دارد، این مشکل دینی پیدا می‌‌کند؟ گفت اخذ ما وهب، ‌سقط ما وجب. یک مجنونی نماز نمی‌خواند، ‌گفتند چرا نماز نمی‌خوانی؟ گفت اخذ ما وهب سقط ما وجب. اتفاقا این خیلی هم آدم متدینی است در حد خودش. ولی بیایی بگویی فلانی جنون ادواری دارد، ارتکاز متشرعه اباء دارد از این‌که این را حرام نداند.

آخرش این است: شما می‌‌گویید غیبت نیست، روایت داوود بن سرحان می‌‌گوید غیبت این است که غیبت در امر دینی بدی را بگویید از دیگران، ‌باشد، ‌ما که می‌‌گوییم ارتکاز متشرعه می‌‌گوید این غیبت است، ‌اگر می‌‌گویید غیبت نیست، ‌باشد، غیبت نباشد، در صحیحه عبدالله بن سنان آمده که:‌ عورة المؤمن علی المؤمن حرام قلت تعنی سفلیه؟ قال لیس تذهب انما هو اذاعة سره. این اعم است از سر دینی یا سر و عیب دنیوی. به قرینه عورت. عورت ما ینبغی ان یستر و یعاب الشخص علی کشفه. به آن قرینه این سر می‌‌شود عیب. و الا نماز شب خواندن شما عورت است؟ این‌که عورت نیست. عورت آنی است که یعاب الشخص علیه.

[سؤال: ... جواب:] ان تقول لاخیک فی دینه گفت نه ان تقول لاخیک فی دینک. اگر می‌‌گفت ان تقول لاخیک فی دینک خب می‌‌توانستید یعنی برادر دینی؛ اما می‌‌گوید ان تقول لاخیک فی دینه ما لم یفعل یعنی چیزی بگویی مربوط به دین او باشد. ظاهرش این است.

پس ما ملتزم می‌‌شویم که ذکر عیب دنیوی دیگران هم حرام است. البته به شرط این‌که عیب بودنش محرز باشد. گاهی افراد، ‌این علماء اعلام راجع به دیگران سخنی می‌‌گویند، کتاب هم چاپ می‌‌شود، در آنجا خاطرات‌شان هست: فلان آقا معتاد بود، اعتیادش را داشت ترک می‌‌کرد، بعضی‌ها فکر می‌‌کنند این غیبت است، نه؛ عیب عرفی نبوده در آن زمان اعتیاد، الان چرا. الان مخصوصا جوان معتاد بشود عیب عرفی است اما در پنجاه سال قبل کسی معتاد بود، عیب عرفی نبود؛ مخصوصا اگر بگویند اعتیادش را دارد ترک می‌‌کند. مثال می‌‌زنند. یا مثلا یکی بگویید آقا! این مجتهد نیست، ‌یک وقت می‌‌گویید سواد خواندن و نوشتن هم ندارد، آقا عمامه کذایی دارد بعد می‌‌گویید سواد خواندن و نوشتن ندارد، این عیب است اما اگر بگویید این مجتهد نیست، خب این‌که عیب نیست. خودش عیب می‌‌داند، ‌بداند.

[سؤال: ... جواب:] دچار توهم شده. مگه هر کسی دفتر بزند، شرط دفتر زدن اجتهاد است. مگه خدا گفته لایجوز لغیر المجتهد ان یفتح الدفتر؟! دفتر می‌‌زند. حالا فکر می‌‌کند مجتهد است و واقعا مجتهد نیست؛ معذور است. افراد غیر مجتهد خودشان را راحت مجتهد می‌‌دانند. مجتهدین هستند که در اجتهاد خودشان شک می‌‌کنند. امثال مرحوم استاد رضوان الله علیه است که می‌‌فرمود من تازگی باورم شده مجتهد هستم، ‌تا حالا باور نداشتم مجتهد هستم، با آن عمق فقاهت. مجتهدین حقیقی در اجتهاد خودشان شک می‌‌کنند چون می‌‌فهمند کلمات شیخ انصاری را و می‌‌بینند جواب از آن مشکل است. اما غیر مجتهد که راحت می‌آید اظهار نظر می‌‌کند و فکر هم می‌‌کند که به مرّ واقع رسیده. حالا فکر می‌‌کند، معذور است، ‌شما بگویید لیس بمجتهد، ‌این‌که عیب نیست، ‌عیب نیست که مجتهد نباشد. اگر شبهه مصداقیه عیب بود اصل برائت جاری می‌‌شود. این حرف‌های ما ترویج غیبت کردن مردم نباشد. ما بحث فقهی می‌‌کنیم. اگر واقعا شبهه مصداقیه است که این نفی اجتهاد او عیب است یا عیب نیست، ان شاء الله عیب نیست؛ اصل برائت جاری می‌‌کنید و می‌‌گویید فلان لیس بمجتهد و بعد هم اگر فهمیدید عیب بوده معذور هستید.

[سؤال: ... جواب:] ان تقول لاخیک فی دینه ما لم یفعل. ... و تبثّ علیه. ... تعریف غیبت کرد؛ غیبت بالمعنی الاعم: و تبثّ علیه امرا قد ستره الله علیه مما لم یُقم علیه فیه حد. خود این قرینه است بر این‌که بحث حرام شرعی را می‌‌گوید که حد نخورده است. و تبث علیه امرا قد ستره الله علیه مما لم یقم علیه فیه حد. خود این هم بیان این است که داری یک عیب شرعی را برای او می‌‌گویی که هنوز حد برای او نخورده است. ... آن، بحث دیگری است که محدود غیبت ندارد. ... بحث امر ظاهر را می‌‌رسیم. فعلا ما می‌‌خواهیم بگوییم ظاهر روایت داوود بن سرحان این است که در امور دینی اگر حرفی بزنید پشت سر دیگران، غیبت است بالمعنی الاعم که شامل بهتان هم بشود یا غیبت بالمعنی الاخص که در مقابل بهتان است. جالب این است که امام اصرار دارند احکامی که برای غیبت بار شده اعم است از غیبت بالمعنی الاخص و یا بهتان. اگر گفتند صاحب الغیبة یستحل من المغتاب، ‌این شامل بهتان هم می‌‌شود. یستغفر للمغتاب شامل بهتان هم می‌‌شود. غیبت معنای اعم دارد. ... و تبثّ علیه امرا قد ستره الله علیه مما لم یقم علیه فیه حد. ... او غیبت بالمعنی الاعم است که بهتان می‌‌شود. و تبث علیه امرا قد ستره الله علیه مما لم یقم علیه فیه حد، ظاهر است در بیان حکم شرعی. ... آخه این هم که شما می‌‌گویید عرفی نیست. اگر تهمت بزند راجع به آن دختر، ‌بگوید این مورد تجاوز جنسی قرار گرفت، ‌در حالی که دارد دروغ می‌‌گوید، ‌بگوییم این غیبت بالمعنی الاعم نیست چون ان تقول فی دینه نیست، آخه این هم اشکال دارد. خب ما می‌‌گوییم پس قرینه ارتکاز متشرعه می‌‌گوید که این بیان فرد اعلی از حرام، آن فرد اشد حرمة را دارد می‌‌گوید.

امر دوم:

اختلاف هست که آیا در صدق غیبت قصد تنقیص معتبر است یا نه؟

برخی از بزرگان مثل مرحوم شیخ انصاری، مرحوم آقای خوئی فرمودند و همینطور مرحوم استاد فرمودند نه، غیبت صدق می‌‌کند چه به قصد انتقاص باشد یا به قصد دلسوزی باشد. می‌آید دلسوزی می‌‌کند، می‌‌گوید این بنده خدا گرفتار است، گرفتار مواد شده، بروید برایش دعا کنید! گرفتار دوست ناباب شده، ‌بروید برایش دعا کنید! با هم بروید برایش دعا کنید، ‌پرونده طرف را می‌‌ریزد رو، اما می‌‌گوید من قصد تنقیص ندارم.

امام قدس سره فرمودند اگر واقعا بازیش نمی‌آید این آقا، قصد تنقیص ندارد، بله، این غیبت صدق نمی‌کند. در صدق غیبت از نظر امام قصد تنقیص مغتاب شرط است. و ایشان می‌‌فرمایند: شهید ثانی در کشف الریبة همین را دارد که: ان الغیبة ذکر الانسان فی حال غیبته بما یکره نسبته الیه مما یؤد نقصا فی العرف بقصد الانتقاص و الذمّ، اگر قصد تنقیص دارد غیبت است. البته شهید ثانی بعدش می‌‌گوید که از مستثنیات غیبت این است که بایع جاریه را که می‌‌فروشد بگوید که آقای مشتری! از خدا که پنهان نیست از شما چه پنهان، این جاریه این مشکل را دارد، عیب‌های جاریه را به مشتری می‌‌گوید، شهید ثانی گفته این از مستثنیات غیبت است، خب اگر بناء است قصد تنقص معتبر باشد در غیبت که تخصصا خارج است این مورد، در حالی که ظاهر ایشان تخصیص می‌‌زند نه تخصص. ولی حالا اول کلامش ایشان این را فرموده، امام هم فرموده ما هم قبول داریم در غیبت قصد تنقیص معتبر است.

بعد توضیح می‌‌دهند، می‌‌فرمایند: ببینید! اگر مریضی را شما ببرید دکتر، ‌بگویید آقای دکتر! ایشان مشکل دارد، واقعا یک مشکلاتی که از نظر مردم عیب است، کلیه‌اش ناراحت است، معده‌اش زخم است، این‌ها عیب عرفی نیست، خب آدم مریض می‌‌شود دیگه، نه، عیب عرفی، بروید پیش دکتر از عیب‌های عرفی بگویید که دکتر سرش را زیر بیندازد از خجالت، امام می‌‌فرمایند که این، غیبت نیست که. شما حالا خود آن بیمار را هم گفتید شما بی زحمت یک لحظه بروید آنجا با آقای دکتر من حرف خصوصی دارم، عرف نمی‌گوید اغتابه.

بعد ایشان فرمودند آیه را هم که می‌‌بینید می‌‌گوید ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه، خوردن گوشت برادر مرده، شبیهش در غیبت چیه؟ این است که آدم تنقیص کند مغتاب را. لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم. ذکر سوء، جهر به سوء، عبارة اخری است از عیبجویی. ویل لکل همرة لمزة که اصلا خود لغت هم معنا کرده بود تنقیص. الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم. خب این‌که حب شیوع فاحشه بدون قصد تنقیص که سازگار نیست؛ کسی که دلسوزی می‌‌کند حب شیوع فاحشه ندارد در مؤمن.

بله، برخی از روایات است که منشأ شده توهم بشود که قصد تنقیص معتبر نیست در غیبت. مثل صحیحه هشام که می‌‌گوید: من قال فی مؤمن ما رأته عیناه أو سمعته اذناه فهو من الذین قال الله ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا. گفته می‌‌شود که "من قال فی مؤمن ما رأته عیناه" مطلق است دیگه و لو بدون قصد تنقیص. امام فرمودند آقا! بر فرض این جمله "من قال فی مؤمن" اطلاق داشته باشد، ما که قائل هستیم که اطلاق ندارد، انصراف دارد به قصد تنقیص، "من قال فی مؤمن" ظهور دارد در قصد تنقیص، ولی اگر بگویید اطلاق دارد تعارض می‌‌شود بین دو ظهور: ظهور آیه یحبون ان تشیع الفاحشة این است که قصد تنقیص مطرح است در این آیه، و روایت هم ظاهرش این است که دارد مصداق حقیقی ذکر می‌‌کند برای "ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة"، خب این ظهور را هم در نظر بگیرید. ظهور آیه "ان الذین یحبون"، حب شیوع فاحشه یعنی سخنش به قصد تنقیص است، دوست دارد که آبروی مردم را ببرد و ظاهر این "من قال فی مؤمن" ما رأته عیناه" این است که مصداق حقیقی حب شیوع فاحشه را ذکر می‌‌کند. خب این ظهور را هم در نظر بگیرید. خب این ظهور اقتضاء می‌‌کند که "من قال فی مؤمن" تقیید بخورد به موردی که قصد تنقیص دارید تا حب شیوع فاحشه در مؤمنین صدق بکند. این ظهور را هم در نظر بگیرید. آخرش این است که این ظهور با آن ظهور اطلاقی که شما می‌‌گویید که "من قال فی مؤمن"‌ اعم است از قصد تنقیص تزاحم دارند، خب این تزاحم، ‌داخلی است دیگه، در یک کلام واحد بین صدر و ذیل تزاحم در ظهور بشود، این مانع از انعقاد ظهور اطلاقی در کلام می‌‌شود.

بعد ایشان فرموده که یک وقت به ما نگویید: روایاتی که می‌‌گفت: "ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه" مطلق است، آنجا که نداشت قصد تنقیص. ایشان فرمودند آن هم جواب می‌‌دهیم. خب این روایات دارد غیبت را تفسیر می‌‌کند. معنای عرفی غیبت را که نمی‌شود نادیده بگیریم، این روایت می‌‌خواهد بگوید ذکر عیب مستور غیبت است نه ذکر عیب مشهور. در مقام بیان این جهت است. ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه. اما نمی‌خواهد در مورد ذکر عیب مستور بگوید این غیبت است و لو عرف آن را غیبت نداند. این را نمی‌گوید که. در مقام بیان این حیث است که شرط غیبت این است که آن عیبی که ذکر می‌‌کنی، عیب مستور باشد، اما نمی‌گوید شرط غیبت این نیست که قصد تنقیص داشته باشی؛ این را که نمی‌گوید. شاید شرطش این باشد که قصد تنقیص داشته باشی. ظاهر لفظ غیبت هم همین است.

می‌ماند روایت "ذکرک اخاک بما یُکره" یا "ذکرک اخاک بما یَکره". ایشان می‌‌فرماید "ذکرک اخاک بما یُکره" اگر باشد خب این ظاهرش یعنی ذکر بدی و عیبجویی مردم، "ذکرک اخاک بما یُکره". بدگویی و عیبجویی مردم. یعنی تنقیص، ‌قصد تنقیص. اگر هم "ذکرک اخاک بما یَکره" باشد او هم انصراف دارد به قصد تنقیص. چون ذکر عیب نزد طبیب، ‌این "ما یُکره" یا "ما یَکره"‌ عرفی نیست. "ما یُکره" یا "ما یَکره" عرفی انصراف دارد از ذکر عیب مریض پیش طبیب.

پس نتیجه گرفتیم غیبت شرط صدقش قصد انتقاص، ‌قصد عیبجویی از مردم است. اما آقا می‌‌گوید نه، ما قصدمان عیبجویی نیست، قصدمان این است که جریان‌های نمی‌دانم کذا و کذا را تحلیل کنیم، این مثلا چون قصد تنقیص نیست، غیبت نیست.

البته بعید می‌‌دانم امام قدس سره ذکر عیب پنهان دیگران را و لو به قصد تنقیص نباشد، حلال بداند. ممکن است بفرمایند غیبت نیست نه این‌که حلال است. صحیحه ابن سنان می‌‌گفت: "عورة المؤمن علی المؤمن حرام یعنی اذاعة سره"، افشای اسرار مؤمنین حرام است. یا اذلال، یعنی ذلیل کردن مؤمن حرام است طبق روایات. گاهی ذکر عیب دیگران هتک دیگران است، ‌ذلیل کردن دیگران است پیش چشم مردم، افشای سر دیگران است، منتها امام ظاهرا می‌‌خواهند بفرمایند غیبت و احکام غیبت بر آن بار نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] عورة المؤمن علی المؤمن حرام یعنی اذاعة سره، چه انصرافی دارد؟ اسرار او را فاش می‌‌کنی. ... اذاعه سر است دیگه منتها انصراف دارد از افشای سر پیش طبیب برای علاج. اما افشای سر و عیوب مخفی دیگران‌ که منشأ آبروریزی می‌‌شود در حالی که حرمة المؤمن اعظم من حرمة الکعبة، حرمة مال المؤمن کحرمة دمه است، ولی راجع به حرمت خود مؤمن: حرمة المؤمن اعظم من حرمة‌ الکعبة، حرمت او را می‌‌شکند، آبروی او را می‌‌ریزد، قصد تنقیص ندارد، فقط می‌‌خواهد یارگیری بکند، به او می‌‌گویند فلانی! چرا رفتی فلان خلاف را مرتکب شدی؟ می‌‌گوید والله من تنها نبودم، ‌فلانی هم با من بود، قصد تنقیص ندارد، قصد دفاع از خودش را دارد، ‌حالا غیبت نباشد، ‌اذاعة سره که هست، هتک حرمت او که هست، اذلال او که هست.

اما این‌که ایشان اصرار دارند غیبت نیست: انصافا عرف إغتابه می‌‌گوید. آخه دهنش هرز است، هر چی به زبانش می‌آید می‌‌گوید، پرونده دیگران نوک زبانش است، شروع می‌‌کند آقا! فلانی در جوانی کذا بود، ‌چی بود، واقعا هم قصد تنقیص ندارد، می‌‌خواهد مجلس را گرم کند، واقعا عرف نمی‌گوید مجلس را با غیبت مردم گرم کرد؟ آقا! اکل لحمه معصیة، اکل لحم مگه چیه؟ عرض او را برد، ‌آبروی او را برد، ‌دیگه قصد تنقیص ندارد یعنی چه؟ قصد تنقیص ندارد، ‌بله، دنبال دفاع از خودش است، ‌واقعا دنبال دفاع از خودش است، قصد تنقیص ندارد، واقعا نمی‌گویند إغتابه؟ اکل لحمه؟ اکل لحمه دیگه. چه می‌‌خواهد باشد؟

"من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعته اذناه فهو من الذین یحبون ان تشیع الفاحشة" آقا! حب عملی است نه حب نفسانی. حب عملی که کاری می‌‌کند که آبروی مؤمن می‌‌رود. حب عملی است دیگر و لو قصد تنقیص ندارد یعنی حب نفسانی ندارد. چون به او گفتند اگر افشاگری بکنی به تو این مقدار پول می‌‌دهیم، قصد تنقیص ندارد فقط برای گرفتن پول است، یا تحت افشار است، تهدیدش کردند، اگر این حرف را نزنی آبرویت را می‌‌بریم، این هم می‌آید راجع به دیگران حرف می‌‌زند، نمی‌گویند إغتابه؟ إغتابه است دیگه.

به نظر ما هم وجدانا صادق است و هم اطلاقات روایات وجهی ندارد شامل نشود. "ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه" چرا شاملش نشود؟ به نظر ما شاملش می‌‌شود.

"ذکرک اخاک بما یَکره" یا "بما یُکره" حالا سندش ضعیف است اما چرا در دلالتش اشکال می‌‌کنید؟ آقا! "ذکرک اخاک بما یُکره" یا "یَکره" یعنی ذکرک اخاک بما یکون مکروها و عیبا. ذکر عیب دیگران، "ذکرک اخاک بما یَکره" یا "بما یُکره" است دیگه.

و لذا به نظر ما قصد تنقیص معتبر نیست در صدق غیبت و در حرمت آن‌که قطعا دخیل نیست.

امر سوم: اگر شخص غیبت شونده بگوید حلال است، نوش جانت، هر چی غیبت می‌‌کنی و غیبت می‌‌کنی تا یک سال حلالت می‌‌کنم اما به شرط این‌که اول واجب الغیبة‌ام نکنی بعد غیبتم بکنی، همینطوری رو راست بیایی غیبت کنی. آیا رضایت مغتاب حرمت غیبت را از بین می‌‌برد یا نه؟ ان شاء الله هفته آینده دنبال می‌‌کنیم.